

## پیش‌خوانی

برگی از خاطرات زنده‌یادسیدعلی‌اکبرابوترابی

## روایت آزاده از رجال انقلاب

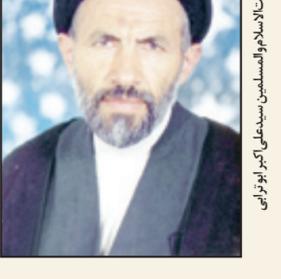
■ **محمد رضا کاتبی**



آزاده عبدالمجید رحمانیان، در زمره یاران و حواریون زنده‌یاد سیدعلی‌اکبرابوترابی، در دوران آزادی‌گی و پس از آن است، او در طی این دوره هم‌متد، خاطرات «سید» از برخی رجال دینی و انقلابی معاصر را تقریر کرده و در اثری به نام «خستگی‌ناپذیر» به چاپ رسانده‌است. وی در دیباچه این کتاب، در باب خصال فردی و اجتماعی راوی، چنین آورده است: «سید، روح بلندی داشت و با آسمان در تماس بود. از این رو بلاهای زمینی او دل دنیا را کوچک می‌پنداشت. آن‌گاه که توان‌ها به صفر می‌رسید، او در اوج توانایی بود و هر‌گاه آندوه و غم بر جسم و جان اسرا غالب می‌شد، او منبع نشاط و شادایی بود. در اوج فشار تبلیغاتی حاکم بر اسارتگاه، سید با گفتار و رفتار خویش، یک‌تنه در برابر دشمنان می‌ایستاد و پر تو امید را بر دل‌های غمبار دوستان می‌افشاند. در گرمای ظهر تابستانی که بعضی‌ها ساید را از میان اسرای تکریت جدا کردند و برای ششکجه و آزار به اتاق خود بردند، وقتی که فرمانده کینه‌توز عراقی ضربات کابل را پی‌درپی بر پیکر نحیف او وارد می‌آورد، در سکوت وحشت‌انگیز اردوگاه، در گرمای ظهر آتشین و غمبار بیابان‌های استان صلاح‌الدین، تنها‌نوی حزین و حماسی او به گوش می‌رسید که می‌گفت یازها را یازها!... اسرای منتظر، در حالی که آرام، فطرات‌اشک را پنهانی بر گونه‌های خویش سرازیر می‌کردند، او با لبخند آمیخته با سلام، قدم به آسایشگاه گذاشت. گاه‌ها را

با آرامش بر زمین نهاد و مصمم و جدی بر جای خویش آرام گرفت. جانماز کوچکش را بر زمین گستراند و با خلوص و راستی، معراج روح را با اولین الله‌اکبر نماز آغاز نمود... خودتشان را جای من بگذارید، می‌خواهید با سخنان خود کسی را معرفی کنید که ظاهری آرام و ساده دارد و باطنی پر رمز و

دارید، به تکاتی پیر امون حاشیه‌و متن این رویداد اشاره کرده است. امید آنکه تاریخ‌پژوهان انقلاب اسلامی و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.



زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمصلح سیدعلی‌اکبر ابوترابی

راز. قلبش سرشار از ایمان به خداست و همه وجودش در محبت اهل بیت پیامبر خد(ص) غرق گشته است. زاهدی است ورگ‌ران دن دنیا، اما پر کار و تلاشگر. عابدی است با سجده‌های طولانی در پیشگاه خدا، اما از آواز جانی در صحنه سیاست و مبحث با مردم. روزه‌داری است بی‌ریا، در حالی که روز شکاری است توانا در تنهایی‌هایش با خداشک از جشنمانش سرازیر است و در برخوردهایش با مردم، لبخند از لب‌هایش قطع نمی‌شود. شب و روزش در خدمت به مردم می‌گذرد و هیچ‌گاه خسته نمی‌شود. پناهنگاه دردمندان و انیس بی‌کسان است. همدم معزوران اجتماع است و گره‌گشای گرفتاران. با بزرگان خمرس و نشمر دارد، اما به همشگینی ضعیفان بیشتر علاقه‌مند است. همه عمرش سستیاب و پرتلاش در مبارزه به سر برده و زندان طاغوت و اسارتگاه‌های عراق را با تحمل شکنجه‌های توافرسا پیش از ۱۰ سال سیری کرده است، اما از کسی توقعی ندارد. بسیار صبور و خوشرو و مهربان است، نه آن‌گونه که چشم طمع به چیزی داشته باشد. رازداری است امین و پارسایی است شجاع، نه آن‌طور که در پی نامی باشد. او به گمنامی بیشتر علاقه‌مند است تا به شهرت خواهی. نه به غیبت دیگران می‌پردارد و نه به دروغ و می‌آورد. آرام سخن می‌گوید اما سخنانش قاطع است. به همه سلام می‌کند ولی از هیبتش کاسته نمی‌شود و...»

رحمانیان در ادامه این مقدمه، دربارهٔ محتوای کتاب و چند و چون تنظیم و تدوین آن چنین آورده است: «کتاب حاضر با عنوان «خستگی‌ناپذیر» در سه بخش طراحی شده است؛ در بخش اول، سید آزادگان به رابطه خود با شهید سیدعلی اندرزگو می‌پردازد و گوشه‌هایی از شجاعت‌ها، کرامات و حالات معنوی و حماسی او را بیان می‌کند. در بخش دوم از شخصیت عارف مجاهد، شهید دکتر مصطفی چمران سخن می‌گوید و خاطره‌های را از دوران اسارت خود می‌گوید. در بخش سوم خاطره‌های خود را از عارفان و عالمان وارسته و کرامات آنها بیان می‌کند. امید است خداوند از ما بپذیرد و در یوم‌الحساب شفاعت آن آبرومند نزد خدا ما را نیز شامل شود.»

## عاریخ

کفت وگرم ۸۸۴۹۸۴۳۷



خوانشی از حاشیه و متن رویداد فرار محمدرضا پهلوی از ایران در ۲۶ دی ۱۳۵۷

# نصیری: شاه از من می‌خواهد بیشتر بگشتم و آتش بزنم!

■ **سارا شجاعی**

**فر دا مصادف است با چهل و دومین سالگرد فرار بی‌یازگشت محمدرضا پهلوی از ایران در ۲۶ دی ۱۳۵۷.** او اما در پی این رویداد، گمان می‌برد که در پی ماجرای ششیه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، به کشور باز خواهد گشت اما این بار ما جرا چون گذشته رقم نخورد.ا مقالی که هم‌اکنون پیش رو دارید، به تکاتی پیر امون حاشیه‌و متن این رویداد اشاره کرده است. امید آنکه تاریخ‌پژوهان انقلاب اسلامی و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **پهلوی دوم در سفر مرگ!**

در ۲۶ دی ۱۳۵۷، وقتی محمدرضا پهلوی تهران را به مقصد قاهره ترک می‌کرد، نمی‌دانست که کمتر از دو سال دیگر، جسم او در قاهره دفن خواهد شد!و لفظاتی پیش از ترک خاک ایران گفت: «ضمناً گفته بودم پس از اینکه خیالم راحت شود و دولت مستقر گردد، به مسافرت خواهم رفت...» این آخرین جمله او، برپرنده وی را برای اید در سفر و آوارگی بست و پس از آن شاه به ترتیب در مصر، مراکش، باهاماس، مکزیک، امریکا (در بیمارستان نیویورک)، پاناما و در پایان مصر روزگار تبعید و غربت را گذراند.<sup>(۱)</sup> چنانکه سفیر امریکا در این باره می‌گوید: «جریان عزیمت شاه بعد از ظهر همان روز از رادیو و تلویزیون ایران پخش شد و ساعتی بعد، شهر تهران را نوغا و هیجان بی‌سابقه‌ای فراگرفت. کامیون‌ها مردان جوان را سوار کرده و در خیابان تخت جمشید پیاده می‌کردند. جشن رفتن شاه با حرکت دسته‌های تظاهرکننده در خیابان‌ها و صدای بوق خودروها و روشن کردن چراغ‌ها، سه یا چهار ساعت ادامه یافت.»<sup>(۲)</sup> این «جشن خودجوش» آن قدر بزرگ بود که با رایت هاینر، ژنرال چهار ستاره آمریکایی آن را «حادثه بی‌نظیر توصیف» می‌خواند و آنتونی پارسونز، سفیر انگلیس در ایران اذعان می‌کند: هرگز چنین منظره‌ای را به چشم خود ندیده بود!<sup>(۳)</sup>

■ **فرار به مثنابه واپسین گزینه**

اما این سفر یا به معنای دقیق‌تر این گریز از وضع موجود، در پس چه اقداماتی صورت گرفت؟ و آیا با روایت این ماجرا، تنها قرار بر ترسیم چهره‌ای بیمناک و خائف و شاه‌دشته‌ای با خیر؟ آنچه مستندات تاریخی به ما نشان می‌دهد، این است که سفر دائمی شاه از ایران، آخرین راهی بود که او برگزید و در حقیقت از شهرپور ۵۷ و با خیزش تظاهرات و اعتراضات مردمی، شاه، هر آنچه در چننه امکانات و توانایی‌های خویش داشت، برملا ساخت

بیشتر، برای سرکوب و بدنامی انقلابیون معترض به پخش فیلم‌های مبتذل جنسی در سینماهای کشور و کوبیدن ميث جانی بر سر آنها در بیست و هفت مرداد ۱۳۵۷ و در واپسین ساعات شب، درهای ورودی و خروجی سینمای رگس آبادان قفل شده و لفظاتی شده‌اند، مردم به آنها گل‌های میخک قرمز می‌دهند. سربازان من در زره‌پوش‌های خود در خیابان مستقر شده‌اند، مردم به آنها گل‌های میخک قرمز می‌دهند. سربازان من دیگر روی آنها آتش نمی‌کشیدند. شاید مدتی فکر کرد و سرانجام گفت اگر طبق یک نقشه، کماندوها به سربازان شجاع در خیابان حمله کنند و عده‌ای از سربازان شماً را بکشند چه؟ به این ترتیب بقیه برآشفته می‌شوند و به سمت جمعیت شلیک می‌کنند. نظرت در این مورد چیست؟...» رفیع‌زاده به دلیل اینکه رابط ساواک با سیا در امریکا بود، بر تمامی اقدامات ساواک اشراف داشت و به سیا گزارش می‌داد. او در جای دیگری از کتاب خود می‌نویسد: «در این هنگام تیمسار نصیری صورت خودی را با دستاش پوشاند، سپس دستاش را برداشت و با صدایی که انگار از ته چاه می‌آید، ادامه داد: می‌دانی هفته گذشته چند تا آتش سوزی در منطقه تجاری شهر به راه‌انداختیم؟ چه تعداد آدم در جا کشته شدند؟ و هنوز کافی نیست!او (شاه) امروز به من گفت این کافی نیست، بیشتر بکشید، بیشتر آتش بزنید... من دیگر نمی‌توانم من هم وجدان دارم، من هم فرزند دارم...»<sup>(۴)</sup> احمد احرار- که خود با مخالفان جنبش‌های استقلال‌طلبانه و آزادی‌خواهانه مردم ایران بوده‌است- در کتابش ناگزیر به نقش ساواک در آتش‌سوزی‌های سال ۵۷ اشاره می‌کند: «برابره حوادث خیابانی و نقش مأموران ساواک، ما هم چیزهایی شنیده بودیم. گویا این طوطی فکر شده بود که اگر اغتشاشات مصنوعی در شهر راه بیفتد و مغازه‌ها را آتش بزنند و ایجاد هراس بکنند، مردم نگران امنیت خودشان خواهند شد و افکار عمومی پراکنیخته می‌شود و اکثریت خاموش به صدا درمی‌آیند.»<sup>(۵)</sup>

■ **به بن‌بست رسیدن راهبر دکشتن و سوزاندن!**

پیش از آن نیز در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، محمدرضا پهلوی نتوانست شاهد اعتراض مسالمت‌آمیز مردم ایران باشد، آن‌گونه که برای برکنده کردن جمعیت، از بالگردهای نظامی استفاده شد. یک روزنامه‌اروپایی در این رابطه نوشت: این بالگردها گوهی از اجساد متلاشی‌شده را بر جای گذاردند. در میدان زاله، تاک‌ها که مردم را محاصره کرده بودند و از پراکنده کردنشان ناتوان بودند، شروع به شلیک به سمت مردم کردند. بنا بر نوشته یک خبرنگار اروپایی، این صحنه به‌جوخه آتش ششیه بود که در آن، افراد مسلح به لفظابیون بی حرکت شلیک می‌کردند.»<sup>(۶)</sup>

■ **آنچه در ایام فرار بر شاه گذشت**

بهتر است روایت ادامه ماجرا را، به عباس میلانی از



۲۶ دی ۱۳۵۷، انقلابی‌ان شادمانه تهران

## آنچه مستندات تاریخی به ما نشان می‌دهد، این است که سفر دائمی شاه از ایران، آخرین راهی بود که او برگزید و در حقیقت از شهرپور ۵۷ و با افزایش تظاهرات و اعتراضات مردمی، شاه هر آنچه در چنننه امکانات و توانایی‌های خویش داشت، بر ملا ساخت و از به کار بستن هیچ راه حلی، برای فرونشاندن موج گسترده و فزاینده خشم عمومی فروگذار نکرد

همکاران سابق ساواک که اکنون در امریکا اقامت دارد، بسیاریم. او در این باره می‌نویسد: «از صبح ۱۶ ژانویه (۲۶ دی) ضرب زندگی در دربار تندتر شده بود. همه‌چیز انگار در حال تعلیق بود. میل‌ها را پوشاندند و بسیاری از نقاشی‌ها را از دیوار پایین آورده بودند. اینجا و آنجا جمعه‌هایی دیده می‌شد. سفر شاه و ملکه قریب‌الوقوع به نظر می‌رسید. دو روز قبل از سفر، در ۱۴ ژانویه (۲۴ دی) ۱۴ بسته بزرگ، پر از متعلقات شاه‌ا خندان سلطنتی، به فرودگاه برده شده بود. اندازه این ۱۴ بسته در حدی بود که عملاً یکی از دو هواپیمایی را که قرار بود شاه و همراهانش را به خارج ببرد، می‌برد. چند روز قبل، هواپیماهی اختصاصی کوچکی، الیاسی، یکی از خدمتکاران معتمد شاه را به ژنو برده بود. الیاسی اوراق بهادر و دیگر اسناد ارزشمند شاه را به همراه خود به سوئیس برد. چند و چون این پرواز یکسره محرمانه نگه داشته شد. محتویات آنچه الیاسی به سوئیس برد نیز روشن نیست»<sup>(۱)</sup>

آنچه بااستناد به واگویی‌های ارشدنیر زاهدی به دست می‌آید، این است که محمدرضا پهلوی هنگامی که رو به لنز دوربین، علت سفر را احساس خستگی عنوان می‌کند، چندان دور از واقعیت نیز نمی‌گوید و او قصد جدی، برای خروج دائمی از ایران نداشته است. در حقیقت برای شاه، کورسویی با عنوان «کودتاه باقی مانده بود و او به پشتوانه تجربه کودتای برکناری مصدق، هنوز امید بازشگشت به تاج و تخت پادشاهی بر مرد ایران را در سر داشت. اما آنچه موجب شگفتی می‌نماید، این است که همراه کاروان خروج و تحت نظارت فرح دیبسا، چندین جسدان جواهرات در هواپیماهی اختصاصی جاسازی می‌شود و بعد از سال‌ها احمدعلی مسعود انصاری- که عنوان فردی که از ۱۲ سالگی اش در دربار زیسته و امین شاه محسوب می‌شده، بیان می‌کند که جواهرات خارج شده را «خاتم دیدا و آقای شهبازی در صندوق بانک‌های سوئیس گذاشتند»<sup>(۲)</sup> خروج این جواهرات در حالی که شاه‌امید بازشگشت به ایران داشته‌است، خود بیانگر اوج مال‌دوستی و پول‌محوری این خاندان است. شاید با این تصور که میداد در جریان همان درگیری‌ها و کودتای محتمل، قطعه‌های از العاس‌ها یا جبهایی از مرورآیدها یا زمردی از آویختنی‌ها کم شود!

■

**زمینه‌های شخصیتی فرار پهلوی دوم**
به باور این قلم، در این باره تحلیل‌گران خردمند شاه، کار را بر محققان پس از خود آسان کرده‌اند. آنچه در پی می‌آید، تنها شمعی از یک واقعیت تاریخی است: «برابره خروج شاه از ایران، ابتدا باید شخصیت فردی او را شناخت و دانست چرا در زمانی که انقلاب اوج می‌گیرد و ابعادی پیدا می‌کند که سقوط نظام سلطنتی محتمل می‌شود، شاه به جای مقاومت در ترجیح می‌دهد از زیر بار مسئولیت‌شانه خالی کند و کشور را ترک کند؟ در حالی که این رفتار برای یک فرمانده نظامی و یک رهبر سیاسی در جنگ و مسائل بحرانی سیاسی رفتاری نادرست و بسیار خطرناک است که می‌تواند منجر به شکست یا فروپاشی سیستم شود. مسئله شخصیت فردی شاه اینجا اهمیت پیدا می‌کند.»<sup>(۳)</sup>

«محمدرضا شاه همچون پدرش، خلقیات ضعیفی داشت و در چند مقطع این شخصیت ضعیف دیده می‌شود. او افراد قوی را بر نمی‌تافت. مثل احمد قوام که از رجال سیاسی بسیار قوی و از رقبای پدر او بود و مهم‌ترین دولتمردی بود که رقیب سیاسی رضاخان به شمار می‌رفت و در زمان محمدرضا شاه، هم‌زمان با غائله آذربایجان نخست‌وزیر شد و محمدرضا شاه به شدت در قبال او احساس حقارت می‌کرد و از این امر ناراحت بود. شاه بعداً این احساس را در مقابل مصدق نیز داشت. او با اینکه از مصدق متفرق بود، این جرئت و جسارت را نداشت که از اختیارات خود در قانون اساسی به‌عنوان پادشاه استفاده کند و مصدق را به عنوان نخست‌وزیر عزل کند. کار در نهایت به کودتای ۲۸ مرداد رسید که سروسوی‌های امریکا و انگلیس او را با فشار زیاد، راضی به موافقت با کودتا کردند، چون شاه به شدت از کودتا و در گیر شدن با مصدق و مردم می‌ترسید. راضی کردن شاه مقدمات مفصلی داشت. سروسوی‌های اطلاعاتی امریکا و انگلیس با وارد کردن اشرف، خواهر شاه، و ژنرال شوار تسکف امریکایی به ایران و ملاقات‌های آنها با شاه تلاش کردند او را راضی کنند. سپس از طریق پیام سری چرچیل، نخست‌وزیر بریتانیا، در بی‌بی‌سی انگلیسی در ۱۲ شب و پیام رمز ژنرال آیزنهاور، رئیس جمهور وقت امریکا، به او اطمینان دادند که طرح مورد تأیید دولت‌هایشان است. به این ترتیب بالاخره نتوانستند شاه را به امضای فرمان برکناری مصدق راضی کنند. شاه آن‌قدر ترسو بود که کاخ خود در کلاردشت و بعد رامسر رفت و زمانی که مصدق سرهنگ نصیری را، که حامل نامه برکناری او بود، دم در خانه‌اش دستگیر کرد

## روزنامه جوان | شماره ۶۱۲۴ | جوان

و خبر به شاه رسید، فوراً به شکل حقیرانه از رامسر به بغداد و از آنجا به رم فرار کرد. این فرار باعث شد روزهای ۲۵ و ۲۶ مرداد موج بزرگی در ایران علیه نهاد سلطنت و شاه ایجاد شود و مردم مجسمه‌های رضاشاه و محمدرضاشاه را پایین بکشند. واقعاً این طور بود و در نهایت رفتار عجیب او حکومت پهلوی را به جایی رساند که در ارتش نیز یک امیر باغرضه در قدرت نبود. او حتی نظامیان وفادار به خود مانند ارتشبد پیرام آریانا و ارتشبد غلامعلی اومسی با ارتشبد مین‌باشیان را به محض اینکه کمی قدرت می‌گرفتند بازنشسته می‌کرد. در نتیجه در زمان انقلاب نظامیان سستادی و کم‌توان مانند ارتشبد قره‌باغی اداره ارتش را در دست داشتند. با خروج شاه از ایران طبعاً کس دیگری نبود که بتواند ارتش را مدیریت کند. فردوست می‌گوید اگر ۱۵ خرداد سازماندهی شده بود و مردم به سمت سعدآباد به راه افتاده بودند، یقیناً شاه مثل ۲۵ مرداد فوراً سوار هلیکوپتر می‌شد و فرار می‌کرد ولی مردم این مسائل را نمی‌دانستند و ۱۵ خرداد حرکتی سازماندهی شده نبود»<sup>(۴)</sup>
بزعم بسیاری از کسانی که شاه را از نزدیک می‌شناختند، وی «در موارد بحرانی و سرنوشت‌ساز تردید می‌کرد و جرئت لازم برای تصمیم‌گیری نداشت، چنانچه کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ نمونه بارزی از ضعف و جبن او به‌شمار می‌رود.»<sup>(۵)</sup> این وجه از شخصیت شاه از نظر امریکا و غرب نیز پنهان نمانده بود و آنان هم به این موضوع به عنوان یک مشکل روانی می‌نگر بستند. گری سیک، مشاور امنیت ملی کارتر، در اشاره به این موضوع نوشته است: «در پی ملاقات‌های گذشته یک نکته برای امریکایی‌ها روشن شده بود و آن مشکل روانی شاه بود. کسی که قدرت تصمیم‌گیری ندارد و سرر درگم است و سعی دارد تصمیم‌گیری در خصوص مسائل حساس و مهم را بر عهده امریکایی‌ها قرار دهد، بنابراین امریکا باید برای وضعیت روانی شاه هم فکر می‌کرد.»<sup>(۶)</sup>

■ **...و کلام آخر**

موج اعتراضات مردمی و انقلاب فراگیر سال ۱۳۵۷ در نهایت کارگزاران رژیم پهلوی و شخص محمدرضا را مجاب کرد که در این شرایط تنها راهکار باقی‌مانده برای وی، خروج از کشور است. البته که شاید وی در مخیله خود خروجی مشابه آنچه در سال ۱۳۳۲ رخ داد را در نظر داشت که البته بعدها مشخص شد قیاسی مع‌القرار است و بازگشتی در کار نیست. شاه که براساس گفته نیایور بختیار تحمل این را نداشت که بر در دیوار علیه وی لفاظی نوشته شود، خروج از کشور را ترجیح داد. در این میان اما، نظمایان دلایل زیادی برای مخالفت خود با خروج شاه از کشور نداشتند. در رأس آنها این بود که ساختار ارتش ایران پیش از انقلاب از منطقی کاملاً شخصی چیزی می‌کرد؛ همچنان که لویی چهاردهم عنوان می‌کرد «دولت یعنی من»، شاه نیز معتقد بود ارتش یعنی وی، بنابراین گفته نیایور بختیار خروج شاه مخالف باشند. از سوی دیگر آنها می‌دانستند که جایگاهی در میان مردم ندارند و صرفاً برای کارگزار اعظم فعالیت می‌کردند و نه برای مردم که بعضاً در قفسه قلم مرده بودند. در نهایت نیز مخالفت امری ارتش و نظامیان رده بالا با خروج شاه از کشور مفید واقع نشد و شاه‌امرا را با مخالفت‌هایشان فارغ از دلایشان تنها گذاشت.

■ **پی‌نوشت‌ها**

۱- سرگذشت خاندان پهلوسی در دوران آوارگی/ خطرات احمدعلی مسعود انصاری- تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۱.

۲- مأموریت در ایران، خاطرات ویلیام سولیوان، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۲۴۴- ۲۴۵ به نقل از سایت مرکز اسناد انقلاب اسلامی

۳- غرور و سقوط، خاطرات آنتونی پارسونز، تهران: احمد گل محمدی نشرنی، ۱۳۷۶. ص ۶۳۵

۴- خاطرات منصور رفیع‌زاده، آخرین رئیس شعبه ساواک در امریکا، ترجمه اصغر گرشاسبی، انتشارات اهل قلم، ۱۳۷۶. ص ۳۶۷ به نقل از عباس سلیمی نمین، قتلگاه رگس، دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

۵- همان

۶- چه شد که چنان شد، گفت‌وگوی احمد احرار با ارتشبد قره‌باغی، نشر آران، امریکا، ۱۹۹۹ م، ص ۷۲ به نقل از همان

۷- ایران بود و انقلاب، پرواند آبراهامیان، ترجمه احمد گل محمدی نشرنی، ۱۳۷۷. ص ۶۳۵

۸- عباس سلیمی نمین، قتلگاه رگس، دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

۹- از کیفرخواست تنظیمی توسط دادستان آبادان به نقل از عباس سلیمی نمین، قتلگاه رگس، دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

۱۰- جان‌دی استمیل، درون انقلاب ایران، ترجمه منوچهر شجاعی، انتشارات رسا، ص ۱۶۰ به نقل از همان

۱۱- عباس میلانی، نگاهی به شاه، تورنتو: پرشین سیرکل، ۱۳۹۲. ص ۵۰

۱۲- *http://www.bultannews.com/news/fa/۱۳۳۶/۱/ثروت واقعی شاه هنگام خروج از ایران چقدر بود؟*

۱۳- عبدالله شهنازی در گفت‌وگوسا خیرگزاری جمهوری اسلامی

۱۴- همان

۱۵- غلامرضا تجاتی، تهاجم، مروری بر پاسخ به تاریخ و نقصدی بر ترجمه دکتر حسین ابوترابیان، تهران: انتشارات رسا، ۱۳۷۲. ص ۳۴. به نقل از *http://www.iichs.ir/News*

۱۶- گری سیک، همه چیز فرمی‌ریزد، ترجمه علی بختیاری‌زاده، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴. ص ۱۵۹. به نقل از همان.